

بستر توسعه، فرهنگی است

محمد امین شریفی*

چکیده: صاحب نظران شرقی و غربی بر حسب زاویه دید و واقعیات تاریخی

مرتبط با پیرامون خود تعاریف گوناگونی از توسعه ارائه داده‌اند. برخی آنرا رشد صرف اقتصادی یا افزایش درآمد سرانه تلقی کرده‌اند و برخی نیز کاهش فقر و محرومیت و نابرابری را معادل آن دانسته‌اند.

بعداً و پس از گذشت چندین دهه، مفهوم توسعه تکامل بیشتری یافت و مضامین انسانانه‌تری در آن لحاظ گردید و ایده تلقی صرف رشد اقتصادی به عنوان توسعه یک جامعه، مردود دانسته شد و انسان و پرورش آن مبنا و اساس توسعه قرار گرفت. به عبارت بهتر باور اندیشمندان و محافل علمی بر این واقعیت استوار گشت که توسعه در محتوا و فرم دارای مختصات «فرهنگی» است و هدف از توسعه، زندگی پرثمره‌ای است که توسط فرهنگ تعریف شده و آن فرآیند دستیابی فزاینده انسان به ارزش‌های فرهنگی خویش می‌باشد. فرهنگ مناسب، در نقش ریشه‌های درخت نمادین توسعه عمل می‌کند. حال سوؤال این است که فرهنگ مناسب توسعه چیست؟ به صورت اجمالی باید گفت که فرهنگ در آغاز، ضمیر وجود آدمی و سپس بستر اجتماعی را شخم می‌زند تا پذیرای بذر معرفت، حکمت و در

* - کارشناس ارشد توسعه روستایی. اداره کل امداد امام خمینی استان کردستان.

نهایت اعتلای انسان و توسعه اجتماع باشد. کسب یا تحول در فرهنگ جامعه با پرورش و آموزش افراد جامعه امکان پذیر است. و پرورش افراد جامعه جز در دامن یک نظام پرورشی و آموزشی از چیزی دیگر نمی توان انتظار داشت. یک نظام فرهنگی مناسب، «انسان پرورده» به وجود می آورد که خود کلیت هستی به صورت خود فرمان عمل کرده و موجب پذیرش معرفت، حکمت و توسعه انسان و اجتماع خود می شود. فصلنامه کانونی باشد برای تجمع همه دل سوختگانی که در حوزه واژه‌ها: توسعه، فرهنگ، انسان پرورده. باشد برای عالمان و پژوهشگران متزوی و

مقدمه:

امروزه کمتر مفهومی به اندازه واژه و مفهوم توسعه در محافل سیاسی، اجتماعی و رسانه‌های عمومی جوامع در سراسر دنیا به کار می رود. تا جایی که تلقی عمومی بر این قرار گرفته که هدف اصلی جوامع باید توسعه باشد. گرچه این مقوله از همان ابتدا همراه و همگام بشر بوده، اما مطرح شدن بحث توسعه و عوامل ساختاری آن به شیوه‌ای جدی و آکادمیک را باید یکی از عرصه‌های گسترده دوران پس از جنگ دوم جهانی به شمار آورد که از همان زمان به بعد همواره کانون محافل علمی، سیاسی و اجتماعی گردیده است.

از همان ابتدای مطرح شدن و شکل گرفتن چارچوب‌های تئوری توسعه، اصطلاحاتی نیز همانند جوامع توسعه یافته، در حال توسعه و عقب مانده پدیدار گشته و ذهنیت‌ها را آماده دریافت دیدگاه‌های نظریه پردازان جوامع به اصطلاح توسعه یافته نمود و این تلقی در باور عموم به وجود آمد که «گذرگاه» توسعه جوامع نمی تواند بیش از یک گزینه (Alternative) باشد و آن مدرنیزه شدن جوامع سنتی است. بدین ترتیب کپی برداری از نسخه‌های صاحب نظران دنیای توسعه یافته، مانع از آن شد که چارچوب‌های مفهومی و علمی توسعه به شیوه‌ای درونزا

(Edegenous) امکان مطرح شدن پیدا کند و یا این کار عملاً با تاخیر بسیار صورت گرفت. در این نوشتار قصد پرداختن به مفهوم‌شناسی توسعه و سیر تکاملی آن نیست که خود فرصتی مفصل می‌طلبد، در عوض می‌خواهیم پس از گریزی کوتاه، به بحث شناخت بستر و فرهنگ لازم برای توسعه بپردازیم.

صاحب نظران شرقی و غربی بر حسب زاویه دید و واقعیات تاریخی مربوط با پیرامون خود، تعاریف گوناگونی از توسعه ارائه داده‌اند. برخی آنرا رشد صرف اقتصادی یا افزایش درآمد سرانه تلقی کرده و برخی نیز کاهش فقر و محرومیت و نابرابری را معادل توسعه دانسته‌اند. عده‌ای توسعه را گسترش تدریجی بخش مدرن و کاهش تدریجی بخش سنتی بیان داشته‌اند و در این میان وضعیت صنعتی و شهری را مدرن و روستایی و کشاورزی را سنتی تلقی کرده‌اند. بعداً و پس از گذشت چند دهه، مفهوم توسعه تکامل یافته و مضامین انسانانه‌تری در آن لحاظ شد. این جا بود که برخی از اندیشمندان توسعه مانند شوماخر (Schumacher, 1973) اهمیت ویژه به انسان می‌دهند، برای نمونه وی ابراز می‌دارد «توسعه با کالا آغاز نمی‌شود، بلکه با مردم و با آموزش و پرورش، سازماندهی و انضباط آنها آغاز می‌شود». آرون تولن (Tolen, 1978) در تعریف توسعه، ایده رشد اقتصادی را مردود دانسته و انسان را مبنا و اساس توسعه قرار می‌دهد و می‌گوید: توسعه قبل از هر چیز تعهدی است به وسیله انسان و برای انسان. اقتصاد وسیله‌ای است برای نیل به رفاه و آسایش و به خودی خود هدف به شمار نمی‌آید. مسیرا (Mesra, 1979) که خدمت شایانی به تکامل و اعتلای مفاهیم و واقعیات انسانی کرده است، توسعه را پدیده‌ای چند رشته‌ای و دستاورد انسان دانسته و معتقد است که توسعه در محتوا و فرم دارای مختصات فرهنگی است و هدف از توسعه، زندگی پرثمره‌ای است که توسط فرهنگ تعریف می‌شود و با یک عبارت کوتاه ولی پر محتوا تأکید می‌کند که توسعه دستیابی فزاینده انسان به ارزش‌های فرهنگی خویشتن است.

همان طور که عنوان گردید چارچوب‌های فکری و مفهومی توسعه در روند تکامل خویش، شاخص‌ها و مفاهیم انسانی بیشتری را در خود جای داده است و جان کلام این که توسعه فرآیندی^(۱)، تکاملی^(۲) و درونزا^(۳) و بلند مدت است که هدف آن ارتقای سطح زندگی انسان در ابعاد مادی و معنوی است. قابل ملاحظه است که توسعه برای انسان و توسط او صورت می‌گیرد، از این رو می‌توان استدلال کرد که بستر و محیط لازم برای تحقق آن نیز باید فرهنگی باشد. به عبارتی دیگر فرهنگ مناسب در نقش ریشه‌های درخت نمادین توسعه عمل می‌کند. اما فرهنگ مناسب توسعه چیست؟ و یا این که توسعه در چه بستر و محیطی تحقق پیدا می‌کند.

واژه فرهنگ معادل اصطلاح (Culture) است که در اصل به معنی کشت کردن و کشاورزی است. کشاورزی عملی است که در جریان آن زمین شخم می‌خورد تا بذر در آن کشت شده و پرورده گردد و سپس گیاه رشد کرده، در نهایت ثمر دهد. فرهنگ نیز در آغاز، ضمیر وجود آدمی و سپس بستر اجتماعی را شخم می‌زند تا پذیرای بذر معرفت، حکمت و در نهایت اعتلای انسان و توسعه اجتماع باشد. فرهنگ پایه رفتار انسانی به شمار می‌رود و توسعه نیز مستلزم باورها و رفتارهای خاص و ویژه در زمینه‌های مختلف زندگی انسان است.

تحول فرهنگی در بعد کسب معرفت، عبارت است از جای گرفتن «نگرش علمی» (علم به معنی واقعی کلمه) در قالب باورها و رفتارهای فرهنگی جامعه خواهان توسعه می‌باشد. اگر نگرش علمی بر جامعه حاکم شود، همه به سادگی درک خواهند کرد که انجام کارهای بزرگ مستلزم زحمت و تلاش در زمینه‌های متعدد و کوچک ولی همراه با صبر و حوصله علمی است. تحول مثبت در باورها و

1- Proces.

2- Evolutionary.

3- Edegenous.

رفتارها (تحول فرهنگی) به ارتقای شعور اجتماعی منجر شده و در اثر آن وجدان کاری، نظم‌پذیری جمعی و تعلق خاطر به جامعه ارتقا پیدا می‌کند. در این صورت است که کار برای جامعه اهمیت پیدا کرده و رعایت نظم اجتماعی اهمیت والایی خواهد یافت. تقویت ایمان به کار، وجدان کاری و نظم اجتماعی و همچنین رعایت قانون و مقررات باید در سایه «تحول باورهای» مردم به فرهنگ عمومی تبدیل شود. با تحقق این تحول است که افراد جامعه در می‌یابند، توسعه مستلزم انجام فعالیت‌های تدریجی، مداوم و قدم به قدم است. «تحول در فرهنگ جامعه» با پرورش و آموزش افراد جامعه امکان‌پذیر است و پرورش افراد جامعه جز در دامن یک نظام پرورشی و آموزشی از چیز دیگری نمی‌توان انتظار داشت. یک مثال زنده و واقعی در این خصوص دو کشور ژاپن و آلمان است. ما پس از جنگ جهانی دوم با یک واقعیت بسیار عینی و ملموس مواجه شدیم و آن ویرانی و از هم پاشیدگی این دو کشور بود. اما امروزه این دو کشور در مقام دوم و سوم شکوفایی اقتصادی - اجتماعی در سطح دنیا محسوب می‌شوند. چه شد که یک کشور شکست خورده از پایین‌ترین رده‌های تولید، رشد می‌کند و به رده‌های دوم و سوم می‌رسد؟ جواب این مهم را صاحب نظران این کشورها به دفعات متعدد بازگو کرده‌اند و آن این است که این دو کشور به «انسانشان» و فرهنگ مناسب برای «پرورش انسان» توجه کافی کرده‌اند. مردم این دو کشور، مردمانی هستند پرورش یافته که از سقف دانش و «علم و فن» خوبی برخوردارند. گفته‌اند، وقتی که جنگ جهانی دوم پایان یافت و هنوز خانه‌های چوبی در شهر توکیو در حال سوختن بود، مردم ژاپن روی آسفالت خیابان‌ها خیمه‌ها برپا داشتند و بالای این خیمه‌ها نوشتند «دبستان» و فرزندان جنگ زده در این خیمه‌ها به تربیت و آموزش پرداختند در حالی که دود سوختن خانه‌ها هنوز در حال بلند شدن بود. اما این وضعیت مانع از آن نمی‌شود که این مردم دست فرزندان خود را بگیرند تا در سال‌های آینده، این فرزندان به توانند

مسیر بالندگی و شکوفایی کشور را فراهم کنند. آموزش و پرورش در خون ملت ژاپن روان بوده و غذای روزمره آنها است. آموزش و پرورش، تجمل، زیبایی و تفنن نیست بلکه «پرورش انسان»، «پدید آوردن» و «ساختن» است. و پرورش انسان، پایه فرهنگی مردم ژاپن قرار گرفته است. امروزه نیز یک جنبش عظیم «سازمانی» گواه و مدرکی محکم برگرفته‌های فوق است. این جنبش که شکوفایی سازمانی (Organizational Development) نام دارد، عبارت از این است که سازمان پرورده، نیاز به انسان پرورده دارد. اما انسان پرورده چیست؟

انسان پرورده یا بالنده انسانی است که در کلیت هستی به صورت «خودفرمان» (Self director) پرورش یافته است. یعنی این که انسان فرمان عقلش به دست خودش باشد و این همان الگویی است که آیین ما در سن ۱۶ سالگی انسان را متمیز می‌خواند و تشخیص و شناخت را به وی واگذار می‌کند و میان او و خدا دیگر کسی واسطه نیست و اوست که باید فرمان عقلش را به دست گیرد. در نهایت باید گفت، انسان پرورده، بستر و فرهنگی را به وجود می‌آورد که موجب پذیرش معرفت، حکمت و توسعه انسان و اجتماع آن می‌گردد. نتیجه این که، انسان پرورده و بستر فرهنگی مناسب در تعامل یکدیگر عمل کرده و توسعه را رقم می‌زنند.

منابع:

- ۱- تودارو، مایکل. «توسعه اقتصادی در جهان سوم» ترجمه غلامعلی فرجادی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، جلد اول، ۱۳۶۶
- ۲- لغت ویج، آدریان. «دمکراسی و توسعه»، ترجمه احد علیقلیان، افشین کباز، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- ۳- عظیمی (آرانی)، حسین. «مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران» نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۳.
- ۴- ورسلی، پیترو. «جامعه‌شناسی مدرن»، ترجمه حسن پویان، جلد اول، انتشارات پاپخس، ۱۳۷۳.
- 5- S. David and anders Narma. Development as Theory and practic, Longman, 1999.